

من یوقی الحکمة فقد اوقی حسیرا کثیرا

بعون اللہ تعالیٰ و قوتہ کتاب مطاب

المتنبی بہ

شیراز

در اثبات

اوحده و بده. انجبر التواؤم مولانا عبدالقدوس صاحب دارالحدیثہ علیہ السلام

دارالحدیثہ علیہ السلام مولانا عبدالقدوس صاحب دارالحدیثہ علیہ السلام مطبوع

ومن یوتی حکمیتہ داتی خیر اکثیراً

بعون اللہ توتہ کتاب مستطاب

Checked
1987

المسحوبہ

شیراز

از تصانیف ملک العلماء سراج العلوم مولینا عبد العلی رضی اللہ عنہ

بانتہام صحف العباد سید محمد یوسف الدین

در دار الطبع انجمن اخوان الصفا می حیدرآباد دیوبند طبع پر مید

چون همین دانش و دانش خدا شناسی است و کتب این دانش خلیه کیاب این سئوال
 میخواهد که از کتب این دانش چند آنکه معتبر و صحیح دریا بدو اسطه چاپ رنگ از زانی بریز
 تا آنگی جویمان و خداخواهان اگر توانند فیض باسانی بگیرند - باری از دانش خزینه آن خلد
 کشور معنی نسخه چند که درمی یابد بر دوسے چاپ میکشد بگو که بدین حیلہ سرمایہ پذیرای دنیا
 بدست آرد -

از آنجا که سخن از سخن بر بخیزد بدین تقریب لختی از کلمات آن خدیو کشور معنی - نیز
 پائین می نگار و تا باشد که دانش آموزان روزگار از آن بهره بگیرند -

میفرمودند آموزنده تا از همه دانش برگزیده بلامر تبه تحقیق بر رسیده باشد
 و دانش آموزانین شگرف دانش حرفی در دنیا موزد تا کمی ادراک و کویا ہی دانششن بالسخاوا
 رساند نشود که دیگر آدم زاد از احادش نافر جامی و بر بادی ایمان بگیرند -

میفرمودند دانش خد شناسی بیدریوزه گری آسپه بندگان نیاید اگر این جا بود سست
 دست ندهد نشاید که آدم زاد کو فرزند شود تا چارپا دانش آموزی در آویزد که در حکمت الهی

والا پایه انگی داشته باش که الا پاگی کردار تو است رسید باری از تقاریم سبب
نمود اگر چه پیدایش انگونه دانش از ترجمانی بیش نیست مگر همین دانش و اسپین هم
بجا آید و پس از فرو شدن سبب جاوید سعادت گردد.

فهرست کتب که زیر چاپ است

۱) لواج شریف از مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره

۲) فصوص الحکم از شیخ محی الدین ابن عربی

۳) کلچول از شاه کلیم الله جهان آبادی

آنگاه که این کتب خوشگوار باشند ازین خیرگمال خواستاری نمایند -

سید محمد یوسف الدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحان الذي تنزه عن كل نقص وتقدس عن كل ما يتوهم في الكائنات

من تجرد فهو المحمود في كل مظهر وهو المعبود في كل مسجد ونشيدان لا اله الا هو

وان محمد مظهر الاتم رسوله وعبدته صلوات الله وسلامه عليه وعلى اله وازواجه و

واهل بيته واصحابه اجمعين اما بعد فيقول الفقير الى الله الرحمن الرحيم عبد العلي

ابن الواقف على اسرار الله نظام الدين محمد الانصاري اني كنت صنفت رسالة

عربية فيما عليه الصوفية الكرام واوليا العظام من مسألة وحدة الوجود وشهود الحق في كل

موجود مع بيان التنزلات السنن التي المذات فيها ظهور العباد والمصطفين فيها الحق

شود ثم امرتني بان امر رسالة فارسية في بيان تلك المسئلة من امره مطامع

۱	والغافلۃ عندہ لایستطاع الذی اقرع فی قالب السحاء والنوال والبس من الجود وحلیۃ کمال
	واصطافہ اللہ تعالیٰ الخلق الکریم وجعلہ سورہ حمایات الرحیم اللیر ابن الامیر النواب العجا
	محمد علیخان انوار الیقین بہادر عالمہ اللہ تعالیٰ باحسان فامتثلت الامر ووجبت
	عنان التحریر الیہ ارض ختامہا بالاعتقاد اللہم جعلہا تبصرۃ لكل طالب مبتدئ ذکرۃ
۵	ککل منبہ فہنا انا اشروع بہا کلمہ ذات واجب سبحا تعالیٰ عبارت است از وجود
	ووجود عین حقیقت و است سبحانہ مراد نیست از وجود مصدر یکہ مفہوم بولت
	چہ این معنی اشراعی است تعالیٰ اللہ تعالیٰ ان کیوں نہ الہی عینہ بلکہ وجود
	عبارت است از حقیقتی کہ مصداق وجود مصدری است و بنفس ذات خود کافی است
	و در وجودیت پس ذات حق سبحانہ نفس وجود است و در مرتبہ ذات خود برسی است
۱۰	از شوب کثرت و مساوی و سے کہ بحر است بجا الم شیرینات و تغیات و نظائر است
	سبحانہ و تعالیٰ و او سبحانہ ظاہر است درین شیرینات و ساری است در ان
	نہ سریان ملولے و نہ سریان اتحادی و مثل این سریان سریان واحد و اعداد کہ
	اعداد عبارت است از وحدت بلا زیادہ پس عین واحد ظاہر است در کثرت و
	این کثرت فی ذاتہا وجود ندارد و این کثرت موجود ظاہر است بوجہ ذات وی
۱۵	سبحانہ کہ عین وجود است بلکہ در دو سے سبحانہ ظاہر است و بین کثرت

چه علم تابع معلوم است و این اعیان چون باستعدادات خود تفرقه شوی یافتند علم آنها
 متعلق شد به چیزی که بودند همچنین این اعیان مقدر و مراد شدند و قدرت و ارادت
 با آنها تعلق گرفت پس حق را قاور و مرید گردانیدند و برین قیاس صفات دیگر پس
 در کمال اسمائی غنا ازین اعیان نیست و اما اسما حسنی خرافه تنزیسیه اند یا تشبیهی
 ظهور آن بود چه که احکام آن ظاهر می شود سبب مجالی و مظاهر مکن نیست پس ظهور آن
 اسما با احکام منقوضه بر وجود مظاهر است در خارج پس کمال اسمائی منحصراً نیست مگر
 بعد وجود عالم پس حق تقاضای اعیان عالم را موجد و ساخت و مظهر اسمائی خود گردانید
 تا اسما و احکام اسما ظهور یابد و کمال اسما بر وجه کمال حاصل شود پس در ظهور اسما غنا
 از وجود خارجی عالم نیست غنا لا در مرتبه کمال ذاتی چنانچه حافظ شیرازی میفرماید -
 شعر پر تو مشوق گرافقا و بر عاشق چه سود ما بدو محتاج بودیم او با مشتاق بود
 و شاهد است بانگه گفته شد این حدیث قدسی است که آنحضرت با صاحب ان اعراف
 خلقت الخلق الله تقاضای میفرماید که بودم من گنج مخفی در غیب پس دوست تو آنکس
 که معروف شوم و ظاهر گروم پس پیدا گروم خلق را تا مظاهر من و اسما من شوند و
 این حدیث اگر چه چندان حکم بضعف آن میکنند لیکن صحیح است نزد اهل کشف که
 صحیح کردند از جناب سید عالم صلی الله علیه و سلم از آنچه فقیرم ظاهر شد که حقیقت خواب

سجانده وجود مطلق است و حقیقت تعاقب کمالات شیونات و شعیتات است و مستطیس
 واجب ممکن نمی تواند شد و ممکن واجب نمی تواند شد و مطلق را واجب لازم است و تعین را
 امکان و محال است که مطلق حدین تعین گردد و بوجهی که اصلا تاغایر نماند و اطلاق مطلق
 باطل شود و نیز محال است که تعین حدین مطلق گردد و به بطولان تاغایر نماید که تعین از تعین
 باطل و زایل نمیشود و اصلا در واقع اگر چه زایل میشود و در شهر و چنانکه سالک چون در مرتبه
 خفای الله رسد تعین مشهود و وسیعی باشد و او غافل از تعین خود میشود و اما در واقع
 تعین مرتفع نمیشود و نیز ظاهر است که حق سجانده در کمال اسماء غنی از عالم نیست اگر چه در مرتبه
 کمال ذاتی خود دستغنی است و نیز ظاهر شد که او سجانده حق منزله است در مرتبه ذات و اوست
 سجانده مشبیه در مظهر پس اوست جامع میان تشبیه و تنزیه و است منزله محض بوجهی
 قابل اوصاف تشبیه نبات اصلا چنانچه اشعری میگوید چه تنزیه باین وجه تعین است و است
 مشبیه محض چنانکه مجسمه میگوید چنان تشبیه تحدیه است و الله تعالی منزله است از هر تعین
 و تحدید و او سجانده مشبیه است در حدین تنزیه که اوست با تنزیه خود در مظاهر و منزله است
 در حدین تشبیه چنانچه میان با کمال اندو اوست موجود پس مشبیه چه چیز باشد و در قرآن ^{باین} شعر
 نفوس داله بر تشبیه کثیر اند از نفوس دانه بر تنزیه و شمسیه درین نفوس که بر تاولین ^{ند}
 نفس تنزیه را بران فریز گردانیده اند مستح اکبر شیخ محی الدین ابن عربی پله قدم سره

۱ فرسوده اند که مثل ایشان مثل کسی است که ایمان آورد به بعضی و گفت کند بعضی نیز میگویند
 که عقل انصاف او بجانند باوصاف تشبیه مجال میدانند پس عقل قهریه است بر تاویل
 نصوص تشبیه و شیخ اکبر میفرماید که عقل حکم میکند به ثبوت رسالت و صل صدق ایشان
 و از این سبب دلالت معجزه و در سل کرام خبر داده اند به ثبوت صفات تشبیه پس می باید
 ۵ که این اخبارات نیز صادق باشد پس ثبوت تشبیه لازم می آید بر عقل پس باز با آوردن
 از احکام نصوص تشبیه ناغلا و عقل است پس اتما در بیان عقل نشاید و شیخ اکبر در رس سر میفرماید
 در بیان تشبیه و تنزیه فان قلت بالتزکیه مقتدا وان قلت بالتشبیه کنت محمداً
 یعنی پس اگر تو گوئی تنزیه فقط تشبیه است قید کننده مرادند را در غیب یعنی منکر ظهور و
 میثوی با وجود آنکه الله تعالی خود را وصف کرده است وجود و ظاهر اگر تو بگوئی تشبیه
 چنانچه مسموم بر گردید الله تعالی محسوس و تشبیه است پس میثوی حد کننده مرادند تعالی را
 ۱۰ با وجودیکه الله تعالی حد ندارد باز میفرماید شعر وان قلت بالامرین کنت مسدداً
 و کنت اماماً فی العارف سید السنی اگر فاعل شومی بهر دو از تنزیه و تشبیه یعنی بهر دو
 حق سبحانه منزله در همین تشبیه و شبه و همین منزله شومی مسدود در معرفت الهی و شومی امام
 و سر دارد معارف الیه باز میفرماید شعر فمن قال بالاشفاق کان مشرکاً و من قال
 ۱۵ بالافراد کان سوئداً یعنی پس کسی که بگوید یا شفق یعنی شفاعت کردن و جود یعنی وجود است

متعددہ و ہبائیں اندر حق را وجود علحدہ و ممکن را وجود علحدہ پس مشترک است و شریک
 اندر تقالے را اگر دانید و این شریک نمی است و کسیکہ مگوید یا واحد بودن و فرد بودن وجود
 کہ وجود نفس ذات حق است و واحد است و کثرت مظاهر او منافی وحدت نیست پس است

آن شخص موصوفہ باز میفرماید شجر فایاک و التثبیہ ان کنت ثانیاً ما وایاک و التثبیہ ان کنت
 مفرداً۔ لفظ ثانیاً یعنی اسم فاعل است بمعنی ثنا کنندہ و یا بمعنی دو می یعنی باز دار
 نفس خود را از تشبیہ مفرد اگر هستی ترا ثنا کنندہ حق را و یا اگر هستی تو دو م کنندہ حق در وجود
 یعنی قایل تشبیہ با این طریق مشکوک خود را یک موجود دانی و حق را موجود دو م میام
 از خود و مشبہ بلکہ باید کہ قایل تشبیہ شوی در مظاهر مشبہ و باز از نفس خود را از تنزیہ اگر شما
 ترا مفرد یعنی جدا کنندہ م تنزیہ را از تشبیہ با جملہ باید کہ قائل شوی تشبیہ در عین تنزیہ

و بہ تنزیہ در عین تشبیہ باز میفرماید شجر فایاک انت ہی انت ہی و تراہ فی۔ عین الامود
 مسرحد و مقید راہ یعنی پس نیستی تو عین آن حق چه حق وجود مطلق است و تو مقید و متعین
 هستی چگونہ عین مطلق باشی بلکہ تو عین حق هستی بحسب حقیقت کہ حق متعین شدہ است
 در تو می بینی حق را در عین موجودات مسرحد خلاص از قید تعین و مقید بقید تعین یعنی

ظاہر دین تعین فلما موجود و لا الہ الا انت۔

و مولانا عبد الدین رومی قدس سرہ میفرماید شجر فایاک موصوفہ یا موصوفہ گشتت ۴

۱ باطل آمدن سے ز صورت رتنت نما مصور یا مصور پیشین است کہ ہمہ مغز است
 بیرون شد ز پوست یعنی اشد تعالیٰ انا مصور و بے صورت گفتن تو سب یعنی
 منزہ گفتن تو باطل آمد و چہین مصور مزی صورت گفتن تو باطل آمد پے خلاص شدن
 از صورت و نیست این گفتن ترا صورت خلاص شدن یعنی تنزیہ محجوب تول باطل است
 ۲ کہ این تنزیہ نیست تحقیقہ بلکہ تشبیہ محجوب است و تقید است بہ بودن و بصورت و تعیین محجوب از
 امکان باین مراجعہ اور وجود چہین تشبیہ محجوب تول باطل است کہ تقید وجود است و تنزیہ
 احسام نام مصور یا مصوری منزہ و مشبہ گفتن مثلاً انکس است کہ ہمہ مغز است بیرون شدہ
 از پوست یعنی خالی فی اشد گشتہ و باقی شدہ بہ بقا سے حق حقیقت امور بر و گشتہ
 کہ او تنزیہ میگردد و چہین تشبیہ و تشبید چہین تنزیہ چنانچہ در ابیات سابقہ فرمودہ اند۔
 ۱۰ از تو اسے بے نقش با چہین صورت ہمہ مشبہ ہم موجود خبرہ سرہ و منکران از سنگد بوج
 خلاصہ گاہی ابطال آن باین وجهی کنند کہ انچہ گفته شدہ است مخالف عقل است بہتر
 عقل حکم میکند باستحالہ ظهور واحد و کثیر پس وحدت وجود است نیشود و جواب
 آنست کہ عقل متوسط کہ متراض کسب علوم باستدلالات عقلیہ است وحدت وجود و ظهور
 واحد و کثیر محال میباشد لیکن حکم این عقل اقتبا ندارد و استدالات عقلی خا از اذابط
 ۱۵ شہر پامی استدالیان چہین بود۔ پانی چہین سخت بے تکلیف بود۔ و اگر

عقل حقیقت واقعی همه امور است دلالت خود یافتی حاجت بسبب ارسال رسل و انبیا
 نشدی و چون حاجت بعثت رسل و انبیا شد معلوم شد که عقل استدلالی قاصر است
 از درک اسرار الهیه پس حکم عقل استدلالی لائق تعویل و اعتماد نیست و این حکم
 بدیهه مذکوره حکم عقل نیست بلکه حکم بهم از غلبه ضلال شیطان است که او حکم طال را
 بر می نماید لهذا عقل استدلالی نشوش است درین حکم گاهی بطلان ظهور واحد در کثیر
 حکم میکند و گاهی به تجویز آن میکند یعنی که این عقل حکم میکند بوجود امریه واحد که
 آنرا کلی طبعی می نامند در اشخاص کثیره پس بجا ماند بدیهه استحاله ظهور واحد در کثیر
 و اما عقل کامل که منور بنور الهی است و تابع رسل کرام است و ایمان با آنچه انبار کرده
 رسل آورده است پی تاویل و علوم را از مشکوه رسل و انبیا و بکشف صحیح معارضه کتاب
 و سنت میگیرد و این عقل واجب الاتباع است و این عقل ظهور واحد در کثیر حال
 نمیداند بلکه او مشاهده این ظهور میکند و این را ثابت واقع میداند و منکران از تکلمان
 خاصه میگویند در ابطال که وحدت وجود و ظهور حق در کثرت ممکنات مخالف بعثت
 غرست و شرعیت حکم بطلان آن میکند و چو ایش آن است که شرعیت ان نیست
 که ممکنان از ارامی خود استخراج کرده اند اگر مخالف این آرای باشد پس ضرر نمیدارد
 بلکه شرعیت ان است که الله تعالی خبر داده است برسان محمد صلی الله علیه و سلم

و آن کتاب سنت است و این وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر مخالف کتاب سنت
 نیست و نیست مخالف مگر تا ویلات مستحکمان را که هر کتاب و سنت درست و سید الطائفة
 جنید بغدادی قدس سره فرموده اند که سلنا هذا مقیید بالکتاب و السنة یعنی علم ما که قوم
 صدقید انیم این که از کشف حاصل است مقید است کتاب و سنت و کتاب و سنت مرید
 اوست و تأیید کتاب و سنت ظاهر است ازان جمله کلمه توحید است لا اله الا الله
 چه معنی تبادلت تاویل آن است که هیچ الهی موجود نیست مگر الله پس ازان لازم است که
 هر چیز که الله ظاهر است معین الله است و اله عبارات است از معبود و معبود در لغت
 عبارات است ازانکه پیش و س که کسی متذلل شود و نیست موجودی که پیش و می
 موجود آخر متذلل نیست پس لازم آمد که هر موجود معین الله باشد سبب حقیقه پس
 معبود در هر اله در حقیقه الله است که در وسع ظاهر است اگر چه عابد از راه حماقت ندان
 و مستحکمان در کلمه توحید تاویل میکنند باین وجه که نیست اله حق که شرع اجازت داده باشد
 بعبادت آن موجود مگر الله پس اگر اله باطل که شرع اجازت بعبادت آن نداده باشد
 موجود باشد مضائقه ندارد و نه فهمیدند که این تاویل بعین معنی است عبارات بر آن
 دلالت ندارد و خصوص در بدو خطاب و نیز چون سید عالم صلوة الله و سلامه علیه
 و آله و صحابه فرمودند از کفار قریش که یک کلمه است که اگر شما یان لصبق بگوئید

۱. مالک بن عمیر و محمد بن یحییٰ بن ابی جریل گفتند کلمه واحده است حضرت فرمودند صلی الله علیه و آله
 و سلم بلی کلمه واحده است پس ابی جریل و دیگر حاضران از کفار قریش گفتند کلمه واحده را قبول
 می کنیم بلکه ده کلمه را پس حضرت سید عالم فرمودند بگو سید لاله الا الله پس گفتند که درین
 متنفر شدند و در تعجب ماندند و گفتند که کیست سید الخلق اله واحد یعنی چگونه وسعت
 ۵. خواهد کرد و خلق را سیکه اله که خلق کثیر است و اله واحد و واحد وسعت نمیکند که تعذبات کثیره
 در و سعه حاصل شود و نیز گفتند اجعل الالهة اله واحد ان هذا شیء محجوب یعنی اگر دانیده
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم که کثیرا اله واحد و این شیء محجوب است و بعضی از آن کافران
 گفتند ما سمعنا بهذا فی اللمة الآخرة یعنی نه شنیدیم بایان اینکه کثیرا اله واحد باشد
 و دولت دیگر پس باید که بنگرید درین قصه بدین انصاف که مخاطبان از کلمه توحید بدین منسبتند
 که اله کثیره من الله اند و در تعجب ماندند و اگر در فهم ایشان می آمد که الحق عین اله است نه اله
 ۱۰. باطل پس تعجب چگونه از آنها صادر می شد و مخاطبان اهل لسان بودند هر چه فهمیدند منسی لفظ
 همون بود و حضرت سید عالم انکار آن فهم فرمودند و فرمودند که مراد از کلمه اله حق است و
 ازین جهت که کثیرا اله واحد لازم می آید پس معلوم شد که معنی کلمه توحید یعنی جنس اله است مگر
 الله تعالی و نیز بره زقیامت و قتی که کافران خرامند گفتند تبارا و غیره معبودهای
 ۱۵. خود را که بایان اینها از کسین و اولاد اند می پرستیدیم آن معبودان خرامند گفتند ایشان

۱ کاذب اندوزین قول پس حکم بکذب ایشان نیست مگر صحبت آنکه این عبادت و پرستیدن
 در حقیقت عبادت حق بود که در مجلی و تعیین ظاهر بود و عبادت این مستعین نبود پس قول
 این کافر آن که مایان این تعنیات را که سوامی الله اند می پرستیدیم کذب بتیان است
 و از آنچه گفته شد معلوم شد که ظاهر حق واحد و تعنیات و ظاهر کثیر و عین شریعت
 ۵ است حاشا که مخالف شریعت باشد و صلوات الله علیهم از نوح و خشیت صالح
 و مود و مود و عوت نکردند مگر بسوی الله که ظاهر در ظاهر است چنانکه الله تعالی حکایت
 میفرماید که این رسل بقربهای خود گفته اند ان عبد الله ما کم من الغیر یعنی عبادت
 کنید الله را نیست الهی مگر ما را غیر و معنی الهی که شما بالربیت آن گمان می کنید
 عین ذات وحی است و همون مجبود است در هر مجلی و در هر تعیین پس این تعنیات را
 ۱۰ بگذارید و عبادت آنکس بکنید که ظاهر است درین تعنیات و آن الله است و عبادت
 مظهر بگذارید و این آیه لفض است که هیچ اسمی غیر و معنی نیست و تسکمان بر تاویل خود
 که میندند که مراد از الله حق است که بشرع عبادت آن ممنوع نیست و نه فهمیدند که
 لازم می آید که همه رسل صلوات الله علیهم در اول و عوت خطاب بکلام ما اول نکند
 هیچ یکی از ایشان کاسه کلام صریح در مطلب نفرمایند و این را جایز نمیدارند و
 ۱۵ منقود العقل و این ظاهر است و لیکن من لم یعمل الله نورا فما له من نور و نیز الله

امر برود و بر آسمان و ستموات و الارض یعنی همچون الله در آسمانها و زمین است و این
 آیه نفس است در آنکه الله تعالی ظاهر است در ستموات و الارض اسے در نظر منظر
 خشن تاویل میزنند و میگویند که لفظ الله در آیه یعنی محبوب است یعنی اوست جبار
 کرده شده در ستموات و الارض نه فهمیدند که لفظ الله علم ذات واجب الوجود است
 و اطلاق در غیر معنی و سے رو نیست و با وجود این چونکه معنی آن شد که اوست معبود
 در ستموات و الارض پس لازم آمد که هر چه محبوب است در ستموات و الارض عین الله باشد
 و این مورد مطلب ماست مگر آنکه باز محبوب را مقید بعبادت شرعی بنه نیست و در نص
 کلام آیه از جمله الفاظ دیگر و در نیز الله تعالی سیر ما ید هو الذی فی السما و الارض فی الارض
 یعنی آن الله آن کس است که در آسمان الله است و در الارض الله است و این آیه نفس است
 در آنکه الله تعالی عین هر آیه است که در آسمان و زمین اند و مستحکم و در تاویل خود
 که سبب اند التفات بان بناید کرد و نیز الله تعالی سیر ما یدان الذین میا یعونک -
 تحت الشجرة انما یدعون الله ید الله فوق ید یحیم - یعنی کسانیکه بیجهت تکرده اند بحیث
 آیه زندگاری الله را پس معلوم شد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و مسلم
 پس الله بود و صحابه در وقت این مهبت شاید الله بود و در رسول صلی الله علیه و آله
 در آیه نظیر و سبب است! تا که در ستموات و الارض یعنی را و فرمود که دست الله

۱ پر دست صحابہ و مبایعین است و آنچه انبوہ و مکہ دست رسول سید عالم پر دست آن تبار
 پس معلوم شد کہ رسول عین اللہ بود در شاہد صحابہ مبایعین پس دست رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم دست اللہ است درین شاہدہ و آیات و احادیث بسیار مویذ این معنی است
 کہ حق ظاہر است درین مظاہر ممکنہ لکن ذکر آن مودی مودی تطویل لہذا ترک کردہ شد
 ۵ سوال اگر کسی گوید کہ چو این محسوسات مرئی و غیر آن از موجودات ظاہر و مجالی
 حق اند و با حق اتحاد دارند پس عبادت اینہا مذموم و ممنوع بنا شد کہ این عبادت
 عین عبادت حق است پس میگوئیم در جواب کہ عبادت این مجالی و مظاہر بر دوگونہ
 است بیکے عبادت آن متعین با آن متعین است پس این عبادت شرک است
 و ظلم عظیم است و انبیا و رسل برای آن مبعوث اند کہ ازین شرک باز دارند و ما بدین
 ۱۰ متعین با آن متعین خواہ این متعین با این حقیقت از ائمہ تعالیٰ لے دانند از جہل خود
 یا شیونات و سے بدانند لکن در نیت و سے عبادت آن متعین خاص باشد و
 خواہ این متعین را آلہ حقیقی دانند و خواہ مقرب بسوی آلہ حقیقی دانند ہمہ حال شرک است
 و ظالم است بظلم عظیم و غلہ و زنا است و ہرگز این شرک معصوم و مغفور نخواہد شد و دیگر چو
 عبادت است کہ عبادت کند اللہ را کہ ظاہر است درین مجالی چنانچہ سجدہ کند بسوی
 ۱۵ این تسغیبات لیکن مقصود و منوی و سے باشد سجدہ اللہ ظاہر بہ سجدہ مظہر ممکن پس

۱ این منظر قبله عبادت و سستی تعالی شدن پس باید دید که اگر شرع شریفین قبله ما
 ان مجلی را تجویز کرده چون کعبه پس عبادت باین وجه درست بلکه واجب و اگر شرع
 اجازت نداده است چون بنام و غیران پس عبادت باین وجه حرام است و متعجبند
 ابرق و مشاهد حق و سرداران آن است که اگر چه ظاهر حق واحد است در مجالی لیکن
 ۵ در هر مجلی تعیین است که در مجلی دیگریست و تعیین خواص لازم و معارضه دارد پس از
 لوازم بعضی تعینات آن است که قبله عبادت باشد که عبادت حق ظاهر در آن کرده
 و از لوازم بعضی آن است که قبله عبادت ناخته شود و عبادت در آن نکرده آید و اگر
 کسی از قبله عبادت کند مستحق عذاب و طرد باشد همچنین هر اعمال مکلف اگر چه از
 شیوانات حق اند لیکن از لوازم بعضی اعمال و تعیین آنها آن است که عامل بآن اعمال
 ۱۰ مستحق ثواب و رضا حق و قرب الی الله باشد و لوازم بعضی آخر و تعیین آنها آنکه عامل
 بآن اعمال مستحق عذاب و غضب حق و بعد عن الله باشد و شریعت حق تفصیل آن
 بوجه اتم بیان فرمود پس شرع را میزان در اعمال گرفتند ضروری و لازم است و چون
 تفصیل خواص اعمال بوجه مذکور بدون ابانته شرع ممکن نبود الله تعالی از رحمت خود
 ارسال رسل نمود تا نفع اعمال و ضرر اعمال بیان فرمایند و این کلام که گفته شده است
 ۱۵ در شناسای مقصود واقع شد الحال باز میگردیم آنچه در صد بیان آن بودیم پس

۱) بدائیه ذات الله تعالی وجود محض است معصیت از جمیع اوصاف عارضه
 و نیست در مرتبه ذات خود موجود معنی ما قام به الوجود بلکه او سبحانه در مرتبه ذات خود
 نفس وجود است و موجود بنفسه است ذلیع و من وجود که وصف اشراعی است و نیست
 در مرتبه ذات خود معدوم و این ظاهر است بلکه او واجب الوجود است در مرتبه ذات خود
 که قابلیت عدم ندارد و بجهت آنکه خود وجود است هیچ صفتی از صفات چون علم و قدرت
 و خالقیت و رازقیت و غیر آن در مرتبه ذات نیست بلکه ذات او سبحانه نفس وجود
 مطلق است و حاضر است ذات او نزد او و او درین مرتبه با کمال ذاتی خود است از هر
 دستغنا و درین مرتبه غنی است از عالم و ادراک احدی باین مرتبه نمی آید هر شئی
 با لک است درین مرتبه و آنچه حضرت خواجہ حافظ شیرازی میفرماید مع حقا شکار کس
 ۱) نشود و ام باز همین - اشارت است باین مرتبه و جناب قدوه صدیقین بعد از
 انبیا و مرسلین امام اولیا و مقربین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر
 و باطن تحقیق امیر المؤمنین و امام الهادین ابو بکر صدیق رضوان الله علیه فرموده
 العجرج من درک الادراک ادراک بعضی عاجز بودن از رسیدن ادراک بمرتبه ذات الله سبحانه
 ادراک است یعنی بذات و سبباً او را درک رسیدن محال است پس اعتراف
 ۱۵) بعجز همین ادراک است و کمال معرفت مقتضی بجز است در حدیث شریف و اتبع است

۱ که این بند سجا نه بجا با من نور تلمت یعنی ذات اقدس را بجا است از نور تلمت
 مراد از نور و صاف جمالیه و او صاف فعلیه اند و از تلمت او صاف جلالیه و او صاف
 الفعالیه یعنی ذات او سجا نه که معنی مطلق است و وجود مطلق است مستور در ستر
 صفات است و مجرب بجا نه است هرگز ظاهر نمی شود پیش انسان و نه پیش
 ملائک مقربین شعر

ای بر ازین حال قیاس گمان و دو هم	وز هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم
----------------------------------	---------------------------------------

و این ذات را که وجود مطلق است و با کمال ذاتی خود است و در پرده غیب است
 غیب الغیب خوانند و این ذات را ظهور است در جمالی و مدرک و مشهود می شود و عارفان
 در جمالی و این جمالی تغنیات و شیونات ذات اند که غیر تناسیه اند لیکن کلیات این مرتبه
 شش اند لیکن دو مرتبه از آنها که تعیین اول است و ثانوی که تقد در ادین هر دو راه است
 و هر تعیینی که فرض مشهور است تحت آن دو مرتبه است و شکر است را درین دو مرتبه راه
 و باقی چهار مرتبه تحت آن هر چهار انوع و اجناس و اشخاص اند بے شمار و ظهور ذات
 دین مراتب و تغنیات برای انصاف کمال اسمائی است مرتبه اولی تعیین اول
 و آن عبارت است از ذات حق که متعلق است ذات خود را و عالم را علی الاجمال با آن
 ۱۵ که عالم محمد است با آن ذات و صلح است منظور عالم را در صح اقیانوسها از ذات اند

۱ و تصف است بجزوت و اسما بها علیه السلام بوجهی که هیچ کس از قدریش کمتر از او نخواهد
 باشد و این ذات احدیه محضه است تکرار او را راه نیست نه اعتباری و نه حقیقی
 همه ممکنات مستلک اند درین مرتبه و همه لغوت و اسما ضحل منسج اند درین مرتبه و این
 مرتبه را غیب اول می نامند چه ذات از مرتبه عین الغیب درین مرتبه ظهور کرده است
 ۵ اول او غیب است گرازدوی البصیره و قاده سوره بتائید آبی که رسیده اند بکشف حقائق
 و بعض این مرتبه را عامی نامند المرئیه الثانیه تعین ثانی است و آن عبارت است
 از ذات تجرید صفا و اسما اکلیه و جزیه راعی التفصیل باین وجه که تمیز شود هر
 پس هیچ تمیز کرد و از قدر و قدری از عظیم و درین مرتبه کثرت اعتبار پیدا شد و اسم عبارت است
 از ذات تصفه لصفی و کمال اسمائی مهوری باشد و این اسما اگر چه متعدد و متمایز اند لیکن چون که صیر
 ۱۰ واحد است هر اسمی از ذات تعبیری ترا از شد و هر اسمی تعبیر از دیگری میتواند شد و توصیف
 هر اسمی دیگری صحیح است چنانکه گفته می شود هو الله الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ -
 و درین مرتبه علم تفصیل با عیان ممکنات علی التفصیل و التمزیز حاصل است مرزات الله تعالی
 و اعیان ممکنات ثبوت علمی پیدا کردند و این اعیان که در مرتبه علم ثبوت دارند اعیان ثابت
 نامیده میشود و این علم خلاق عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق ان علم پیدا
 ۱۵ نمود و خارج بر استعداد اعیان و طریق ایجاد این است که چون اراده الله سبحانه مستطوره

میگردد

۱) میگرد و یعنی از اعیان آن عین را مخاطب ساخته میگوید کن بکلامی که مترو است
از حرف و صوت پس آن عین امتثال می نماید و متکون میگردد و عقب این قول بلا ترا
در بعضی را از اعیان است تعداد خاص است بوجودی در زمان بعین و انصاف باوصاف
خاصی هر عین را امکان وجود نیست بنظر ذات و میگردانند متصف بان اوصاف
باشد چنانچه عین فضل الصغیرین ابو بکر صدیق صلح نیست مگر آنکه در خارج موجود گردد
بصدیقیت و دیگر مقامات و ولایت و عین ابو جمل صلح نیست مگر با تصاف بکفر و هر عین
از اعیان منظر اسمی است از اسماء الله و آن اسم رب آن عین است و الله تعالی
چونکه جوهر مطلق است فاضل وجود نمیکند مگر حسب قابلیت و تعداد هر عین پس شقاوت
بعضی اشخاص راست از شامه تعداد وی و تصور در عین وی است که صلاحیت وجود
۱۰) دارد مگر با تصاف شقاوت و این تصور در مفضی نیست بلکه تصور مفاض علیست این است
متردد علی الاجمال و درین مرتبه واجب از ممکن تمیز نگشت چه ذات متصف با صفات کمالیه
واجب است و ایمان که ثابت اند در حضرت علمیه ممکن اند و درین مرتبه دو حقیقت تمیز
کلی ذات موصوفه با صفات کمالیه الهیه و دیگر حقیقت متصف با صفات کونی حقیقت اول
واجب و الله است و حقیقت دومی ممکن جا بدست و این بخلاف مرتبه تعیین اول است
۱۵) که آن مرتبه حدیث جمیع اوصاف الهیه و کونی است و احدیت جمیع اسماء و جمیع سها

۱ اول صافات الهیة وگویند در مرتبه تعیین اول واحد اند اصلا کثرت را راه نیست در آن مرتبه بلکه حدیث محضه است لهذا تعیین اول را حدیث نام نهند و این تعیین ثانی را ^{است} تعیین
 و عین ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم همه جمیع ایمان است در اینجا
 فیض مرتبه تعیین اول تعیین ثانی هر دو مرتبه الحیه اند و تحت این مرتبه مراتب ممکنه کثرت
 اند بعد این تعیین ثانی مظهرها استقر گشته و آن حقیقتی است که صالح است مظهر حقایق
 امکانیه را و همه ممکنات کائنات ظاهر و موجودی شوند درین بها چون اسم رحمن متوجه
 شد بسوی ایمان کائنات و رحمت نمود بران کائنات لغت پی کیف نمود و این بها
 متحقق شد پس این بها عین نفس رحمانی است و این بها مظهر رب است که ظاهر شد رب
 درین بها و یک امری با صراحت سوال کرد از سید عالم صلوة الله و سلامه علیه و آله و صحابه
 ۱۰ که این کان ربنا قبل ان یخلق السموات و الارض یعنی کجا بود رب ما پیش از پیدا کردن
 آسمان زمین یعنی قبل پیدا کردن عالم سید عالم فرمود کان فی عماره ما فوقها هوا و لا تحتها
 هوا یعنی بود رب ما در جایی که است فوق آن هوا و نه تحت آن هوا و مراد از هوا
 عالم اسکان یعنی رب مظهر عا بود که فوق او ممکنی نبود و نه تحت او ممکنی بود و تعبیر هوا
 از ممکن بر شج است چه ماد لغت سحاب قرینی را گویند و اینجا مظهر می است که گفته شد و امام
 ۱۵ محمد بن جنبل قدس سره در شرح این حدیث فرموده که کان الله و لم یکن محشی یعنی بود

۵
 ۶
 ۷

۱ الله تعالی در مظهر عاریج از ملکات باو سے نمبر و شیخ الاسلام عبد الله انصاری
 گفته که این کلام جامع است ماسرار الامر تبه الثالثه منظر ارواح است که این
 تعین مجرد است از مواد و عوارض اجسام و الوان و اشکال قابل ادراک خورد و خورده
 است و قابل اشارت حسیه بذات خود نیست و این ارواح بر دو قسم اند قسمی که با بدن
 تعلق ندارد و تعلق تدبیر و تصرف و قسمی دیگر اند که با بدن تعلق دارد و چنین تعلق
 و از قسم اول قسمی اند که با ایم اند و شاهده حق سبحانه تعالی از خود بخود نزارند و نه از دیگری
 منفرد اند و شاهده جمال حق سبحانه و غرق اند در بحر مشاهد حق و این قسم را تعبیر و کتاب
 و سنت بلاء اعلی رفته و نامیده میشوند بلامک مہتیه و اینها مامور بسجود آدم نشده اند و تکلیف
 فرع شعور است و چون اینها شعور ندارند تکلیف بسجود چگونه شود و چنانچه اشاره میکند
 بسوی این که گفته شد این آیت که در خطاب البلیس و فکیکه البلیس ابا آورد از سجود آدم علیه السلام
 ۱۰ ما منک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کننت من العالین یعنی چه چیز
 منع کرده است ترا ازین که سجده کنی ان شخص را که پیدا کردم بدو دست خود یا یا کبر کردی
 تو یا آنکه بودی از ملائک عالیه که مامور بسجود نیستند و در حدیث قدسی واقع است -
 ان ذکرنی فی ملائک ذکرته فی ملائخیر منهم یعنی اگر یاد کنند بنده مراد را پس یاد کنم من آن
 ۱۵ بنده را در ملائکی که بهتر است از ان ملائک کرده است بنده در ان ملائک بدانکه الله تعالی

۱ پدید ساخت و وجود بخشید و اولاد را این ملائکه ممتزیه که گفته شده و در صفت اخیر
 این ملائکه پدید نمود بلکه را کمنون ساخت در آن ملک علم هر چیزیکه کاین شود -
 تا دخل اهل حبت و حبه و اهل نار در نار و ذلیج شدن موت و نام این ملک
 عقل اول عقل کل است در لسان اهل تصوف و در لسان شرع نام و سعه قلم
 ۵ اعلی است و تحت این ملک ملکی دیگر است که در آن افاضه تفصیل این علوم را میکند
 و این ملک تحتانی را نفس کل می نامند اهل تصوف و در لسان شرع لوح محفوظ و این
 لوح محفوظ است از تغیر و تبدیل و هر چه شدنی است درین لوح محفوظ است و ثابت
 است با ثبات آن قلم که عقل کل است و ملائکه دیگر که انرا اعلم قدری از کائنات
 داده شده و در آنها کمنون ساخته شده چون علم کائنات یک سال آن هم ملائکه
 ۱۰ اقلام اند افاضه می کنند بر ملائکه دیگر که تحت ایشان است و این ملائکه الواح اند
 و گاهی چندین اتفاق افتد که یک حکمی در لوحی ازین الواح ثبت می کنند و در
 آن حکم ثبت نمی کنند بحسب ظاهر معلوم میشود که این حکم باقی است بعد از آن
 چون آن مدت منقضی شد باز آن حکم محو کرده میشود و ضدوی ثبت کرده می شود
 اما در لوح محفوظ این تغیر و تبدیل را راه نیست و چون حکم موقت باشد با توفیق
 ۱۵ محفوظ است در لوح محفوظ الله تعالی سیر ما ید لکل اهل کتاب بحواله ما یشاء

ثبت و عنده ام الكتاب یعنی ہر دت را یک کتابت آن مدہ در وی
 کتوبت عمومی کند الله تعالیٰ چیز را کہ میخورد و ثابت میدارد و چیز را کہ میخورد
 یعنی در الواح چیز را محو میکند بعد القضاى ان اجل و ثابت می نماید چیز را در دت
 وی و بہت نزدیک الله تعالیٰ ام الكتاب و آن لوح محفوظ است از محو و اثبات
 جدید و مراد از ام الكتاب نفس کل است کہ آن لوح محفوظ است و آن محل محو نیست
 و محل محو و اثبات الواح دیگر اند چنانکہ گفته شد و متصل و متلازمین ملائک ہمہ عقل
 کل و نفس کل ملائک دیگر اند نصف نصف واقف اند در مرتب خود با دین جوہر
 عما امر انہم خدمات و تمثل او امر حق اند چنانکہ الله تعالیٰ میفرماید حکایت از ملائک
 و اما ان اولہ مقام معلوم و نیست کی از ما اگر آنکہ اورا مقام معلوم است کہ تجاوز از ان
 ممکن نیست و در وصف اعلى بعد عقل کل و نفس کل ملائکہ مقربان اند چون جبرئیل و
 میکائیل و ہمہ ملائک منتظر امر اند تا امتثال و رزند و نشارة این ملائکہ آپی است از عصیان
 امر حق بعد کہ ہنادر جوہر ملائکہ طبعیہ مستند کہ موکل اند بعالم اجسام علویہ از سما و ماہیا
 و اجسام سفلیہ زما تحت و این ملائکہ ہم عصیان نمی کنند امر حق را و مشتغل اند بخدمات
 ما امر انہم ان خدمات و اینہا مدبر عالم علوی و سفلی اند و در ایشان بعضی برای انما و تولید
 و تغذیہ و دیگر امور است کہ تعلق دارد از بدن انسان و بعضی برای کتابت اعمال و اینہا

۱ از جمله قلام والواح اند و اینها کرام از بر نفس و این الواح محل محمولات است و عصبان
 که اینها می نویزند عنایت الهیه مجوی سازد و بعضی آنها را می بخیر کنند از آنرا در ملک
 از ملائک مذکور مسج مراد تعالی راست با سائر تنزیه و ایشانرا از خبر با سائر تشبیه است
 اصلا و هر واحد مسج میکند با سیم که منظر او است و این ملائک طبیعیه اگر چه درجه دریا
 بعد عالم شهادت است لیکن بسبب لطافت و قرب ایشان از عالم جبروت که کثرت
 تعیین ثانی است در مرتبه ثالثه شمرده شده و از ارواح متعلقه بابدان نفوس مشکلیه
 و نفوس حیوانات و نفوس شیطانیه و جنیه و نفوس شیطانیه منظر اسم مفضل اند
 آنها تسبیح باین اسم می کنند و مگر بند در اصل خلق اند که مقتضی نشاء آنهاست
 و از ارواح متعلقه بابدان روح انسانیست و این لطیفه است از لطائف الهیه که
 ۱۰ علم همه آنها در آن کمزور است و بالفعل است و منظر ظهور تعیین ثانی بر وجه کمال و
 مشا پست بعقل اما افضل است از عقل کل که در عقل کل علم کمزور امری است که واقع
 شوند تا روز حشر و در روح انسانی همه آنها کمزور است بر نهجی که در تعیین ثانی بود
 و این روح انسانی اگر چه امر واحد است لیکن متعین میشود بتخصیات کثیر و این تخصیات
 ارواح حیوانیه اند که در هر یک فرد انسانی یک روح حیوانی ساری است و این
 ۱۵ روح حیوانی حسب لطیف است بر شکل بدن انسان و ساری است تمامه در بدن و چونکه

۱ هر جزو سے منطبق است بر هر جزو بدن بلکه متحد است هر جزو از روح حیوانی در هر جزو از بدن
 نبوی از اتحاد که مجهول الکنه است چنانچه حضرت جناب شیخ محب الله بادی
 قدس سره فرموده اند: ارواحا اجسادنا و اجسادنا ارواحنا. متلذذ و متالم بین روح
 حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی با قطع نظر ازین تعین در مرتبه وحدت خود
 منزّه است از لذت و الم چنانکه شیخ اکبر قدس سره نفس فرمودند بدان و این روح حیوانی
 را که متعین خاص است مرکب قرار داده اند و روح انسانی را که مجرد از تعین است مطلق
 است بجهت آنکه این مطلق را وجود ظهور نیست مگر درین مقید و آنچیکه گفته شد همین مراد
 مولوی جلال الدین رومی قدس سره است از قول و سے - شعر

تفرقه در روح حیوانی است	نفس واحد روح انسانی است
-------------------------	-------------------------

۱۰ یعنی تفرقه و امتیاز درین روح حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی در مرتبه
 ذات خود با قطع نظر ازین تعینات نفس واحد است کثرت را در این راه نیست و روح حیوانی
 که گفته شد جوهر لطیف است و ابدی است بعد موت محدود نمی شود و نیست موت عدم
 بلکه موت عبارت است از تفریق اجزا که این روح از بدن جدا شده خارج می شود
 و تصویر صورتی از صور شال منفصل می گردد و در قبر مسئول مباحث می شود و سأل دولت اند
 که نام شان منکر و کبر است چنانکه شریعت حقیقیان آن فرموده به تفصیل و اما آنکه فلاسفه گویند

۱. که نوع حیوانی جسم بخاری است محدود می شود وقت موت پس این جسم بخار است
 دیگر است و آن روح حیوانی نیست که کلام مادر است و تفاسیل در افراد انسان از جهت
 تفاسیل درین روح است پس انسان کامل این روح را باز داشته است از کمذوات
 نفسانیه و در شهر دو سه این تعیین فانی گشته و حقیقت آنکه لطیفه الهیه است مشهور و شام
 ۵. عالم بکلیه و اطلاق آن شده و آنچه منقول است از شیخ صدرالدین قزوینی قدس سره
 که ارواح اولیا کلیه اند پس پیش گشت که اولیا بکلیه ارواح واقف و عالم اند لیکن
 در معرفت العیبه اولیا مختلف اند بحسب مراتب خود معرفت آنها را حاصل است در مرتبه
 آن است که این روح اگر چه فی حد ذاته واحد است و کامل لیکن تعیین را خاص و لوازم اند
 که تعیین دیگر نیستند پس بعضی تعنیات در سفل السافلین می افتد و آری تعیین گرفتار
 ۱۰. جل میگرد و در بعضی تعنیات با علی علیین میرسد و کامل در معرفت آنها میشود لیکن تعنیات
 در معرفت و علم مختلف اند بحسب استعدادات خود که از تعیین حاصل است آنها را بعضی در کامل
 تصور از بعضی در کامل و آن بعضی کم ازین دون و هم برین قیاس کامل و ناقص
 و بلند و متسالم همان روح انسانی است لیکن درین تعنیات بشر طاعتین و روح عید عالم
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم روح اعظم و بر سوطین متصف بعلم اتم است
 ۱۵. و این روح در عالم ارواح نبی معرث شده مسبوی ارواح آنرا خواهد ارواح انبیا دیگر خواهد

ارواح اولیا خواه ارواح ناقصان همه ارواح ایمان نبوت روح محمدی آورند و اقرار
 بان کردند و عالم ارواح و روح محمدی از همه ارواح عهد و میثاق گرفت که بعد آمدن در عالم
 عناصر مطیع گردند همه ارواح همه ارواح بان عهد و میثاق گواهی دادند و این است معنی
 قول رسیده صلی الله علیه و اصحابه و سلم گنت بنیاد آدم بین الروح و الجسد و حدیث
 لکون نوری ابن عمران چنانکه اسما الاتباعی یعنی اگر موسی ابن عمران زنده بودی
 درین زمانه و سعت نشدی او را اگر آنکه اتباع من کن نیز بجهت این است که سید عالم
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم نبی مبعوث بسوی وی بود پس بعد ملاقات البسته
 قبیح می شد مرتبه عالم را چنانکه در عالم ارواح متجسسه شده بود چه او علیه السلام از
 عصیان محروم است و همین سبب که سید عالم صلوات الله علیه و آله نبی مبعوث بود
 وقت ظهور وی در ارواح و همه زامت وی بودند همه بنیاد در روز قیامت زیر لوی
 صلی الله علیه و آله و سلم خواهند بود اللهم تبارک و تعالی العالم مثال است و آن عالمی
 است بین بین میان عالم ارواح و عالم شهادت و این عالم سبب لطافت خود
 مشابه عالم ارواح است و بجهت تمتد بودن مثل امتداد اجسام مشابه عالم شهادت
 پس این عالم پر از است بیان ارواح و شهادت و این بر دو قسم است - یکی آنکه
 در آن عالم آینه آینه است و دیگر آنکه در آن قوت مجیده قیام است

شرف و نیت و قسم ثانی را مثال منفضل نامند و این عالم لطیف است و موجود است
 پس تعقل و اختراع و درین عالم تجسمی شوند از روح و درین عالم بود که جبرئیل نازل
 می شد بصورت وحی کلمبی بر سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه و درین
 عالم مرئی میشود و حضرت علیه السلام و غیره و از انبیا و اولیا علیهم و علیهم السلام و اولیا
 متصوفا و جمعی شالی شده ظاهر میشوند بر کسی که خواهد ظهور خود بر او و چنانچه حضرت
 امیر المومنین عمر ظاهر شده بود بر ساریه ابن زینم و قصه اش آن است که حضرت امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه ساریه را فرستاده بود نزد براسه غزاه را که فرمان چون بغیر اشغول شد
 کا فان بضم فرم شده فراد نمودند بسوی جبل و ساریه خواست که تعاقب آن کفار نماید و در
 جبل آنها خداج کرده بودند و این واقعه منکشف گشت بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 و امیر المومنین در مدینه مطهره بر منبر بودند و زوجه در انشای خطبه فرمودند با ساریه ابن
 زینم اجل اجل و بر ساریه صورت امیر المومنین عمر حاضر شد و ساریه مشاهده کرد و این
 آواز شنید پس با بودن جبده عنصری حضرت امیر المومنین عمر در مسجد مدینه مطهره مصحوب
 شالی شده حاضر شد نزد ساریه و این تجدد در عالم مثال منفضل بود و عزرائیل که سیت را
 وقت موت مینماید می شود و درین عالم است و بعد موت چون روح از بدن جدا می شود
 درین عالم تجسم میشود و درین عالم است سوال منکره بگیر و نیز درین عالم است راحت

۱) تزلزلات در قبر که حاصل میشود همچنین عذاب قبر - عاذنا الله منه - درین عالم است

قال الله تعالى حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعوني لعلی عمل صالحی اقبلوا

ترک کلا آنها کلمه بود قائم او من در ایتم برنج اسے یوم پیشون - یعنی وقتیکه آید

یکے ازان کفار را موت و آن وقت که منید با سے خود ازان خواهد گنت آن

۵) کافریت که اسے رب رجوع کن مرا بسوی حیات دینا شاید که عمل کنسیم عمل صالح

در ان چیز که ترک کردم در ان عمل صالح چگونه این رجوع خواهد شد که این کلمه است که ان

ست قال آن کلمه است یعنی کلام بیفایده است مجاب نخواهد شد و شش بر کذب است

که میگویی علی اعلیٰ صالحا - چنانکه آیه دیگر شاهد است بر ان - ولوردوا لعلی اهلها اعنه

یعنی اگر مرد و روشند بسوی دنیا هر آینه خود خواهند کرد چیز را که بنی کرده شده اند از ان

۱۰) یعنی نشان ایشان صالح نیست مگر کفر و عصیان را و قوله تعالى من وراهم برنج یعنی

پیش آن موسیٰ برنج است که در ان عذاب خواهد شد بر کافران تا وقتیکه سجوت

شوند و قیامت و مراد از برنج همین عالم شمال منفضل است و بقیه زمین حشر اجساد شود

همین بدن عرضی محسوس شود این بدن لطیف گردد و بدن شمالی شود و درین عالم

اهل جنت سلفند شده بصور اعمال خود و اهل نار محذوب بصور اعمال خود و حقیقتش آنست

۵) که اعمال کافران اگر چه اسراف اندرین عالم لیکن تماتق آن جوهر شده باقی میمانند

۱ در مثال مفصل پس اعمال حسنہ جان و حرورہ تصویر شدہ باقی می ماند و اعمال سیئہ
 مثل زنا اگر چه عرض است و ملذذ است درین عالم لیکن تحقیقش ناز محرق و موملست
 دران عالم بسبب انغماس در غواشی بدینہ ملذذ می نماید و این جبل مرکب و غلبہ نفس
 و شیطان است دران عالم کہ حیوہ حقیقی است محرق و موملست اللہ تعالیٰ میفرماید
 ۵ مرکفاراہل تجزون الا بالکفرم تفلون۔ یعنی جز اندازہ نخواہد شد اگر انچه عمل میکنید
 و این نفس است بد آنکہ عمل حسین خیر است قسم اول کہ در دراک وی قوت مخیلہ
 شرط است پس موجود شود و افعال قوت مخیلہ دران عالم و شہود دیگر و چنانکہ صور در خواب
 دیدہ میشود پس این صور گاہے مناسب تخالفاً موجود میباشند و این رویا مبعبر است
 بلکہ ہر شہود شدہ همان واقع میشود و حضرت جناب ام المؤمنین عائشہ صدیقہ -
 ۱۰ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند اول چیزیکہ بائند آوی می آید بر رسول صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم، و یا صادقہ بود در خواب پس نبود آن حضرت کہ دید چیزی بر او
 و خواب گر آنکہ می آمد مانند روشنی فجر یعنی ہر چه می دید همان واقع می شد و این
 حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود پیش از رسالت و نزول ملائکہ و گاہی این
 صور اگر چه مناسب تخالفاً موجودہ اند لیکن ہر طابق بحسب باد می راسے نمیباشد و این
 ۱۵ رویا مبعبر است و در حقیقت میشود ان چیز است کہ مبعبر است لیکن ہر صورت بصورت مرید

چنانکه حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله واصحابه وسلم علم را بصورت لبرین
 دیده بود چنانکه امام بخاری روایت کرده که حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله وسلم
 فرمودند که در خواب شیر آورده شد و نوشیدیم تا آنکه سیر شدیم و باقی بجز دادم حاضران
 پرسیدند که تعبیر این چیست سید عالم صلوات الله علیه وآله وسلم فرمود که تعبیر آن علم است
 و چنانکه حضرت سید عالم صلوات الله علیه وآله ایمازا بصورت قمیص دیده بودند
 امام بخاری روایت کرده که سید عالم صلی الله علیه وآله و صحابه فرمودند که در خواب
 برین عرض کرده شدند مردمان که بر آنجا قمیص ها بود بعضی قمیص ها داشت تا شصتی بعضی
 تا کم و بعضی تا ساق عمر را دیدیم که قمیص درازنازیر پا بود حاضران عرض کردند که تعبیر آن
 چیست سید عالم فرمودند که تعبیر آن ایمان است و ازین مبرات روایا حضرت
 ابراهیم علیه السلام بود که دیده بود این خود را که اسحاق است بر قول کشوف او لیا
 فوج میکنم و تعبیر آن فوج کش بود و کشش بصورت اسحاق نمودار شده بود لکن تیره آنجا مست
 عالم شهادت و این عالم اجسام است و در جوهر عالم عقل کل نفس کل مباحثه باشد
 و طبیعت و با ماده اجسام و طبیعت موثر در اجسام باذن خالق بسبب شعور مطابق آنچه
 در نفس کل ثبت شده از افانته عقل کل و این مباحثه اول قبول امتداد جوهری کرده ممتد
 گردی شده ظاهر شد و آن که هست که محیط است بجالم اجسام تمامه و این عرش عظیم است

۱ و در عاچار ملاک موجود شدن که حال عرش اند و بر وفقه شست ملک حامل عرش
 خا منبر شد و این عرش متوی رحمان است که رحمان بر و ظاهر است چنانکه الله تعالی
 فرمود الرحمن علی العرش استوی و لهذا رحمت وی عام است بجمیع عالم و هیچ نوسعی
 از انواع خالی نیست که مشمول رحمت نیست و در غضب هم رحمت الله است چه در
 ۵ غضب رحمت و الم عارض مغضوب الیه میشود و این الم هم حقیقتی است از حقایق
 که رحمت آن متعلق شد پس الم در وجود آمد از رحمت و نیز این رحمت است بر مغضوب علی
 شلا الم ناکه حاصی و امیرند برای آنکه زنگ گند از وسع زائل شود چنانکه زریا
 رادش میآند از نذا از زنگ صاف گردد و مثل آن مثل احتجام است اگر چه احتجام
 مومل است لیکن چون معطلی صحت است عین رحمت است همچنین الم حاصی در ناز و چنین
 ۱۰ اقامت حدود است اگر چه مومل است لیکن چون منزل گند عین رحمت است و در جو
 عرش عظیم جسمی دیگر است باین شکل و این کرسی کریم است و برین کرسی متلا است
 تعین رحمان که جبارت است از انوار رحمت خالصه و غضب و ازین کرسی غضب
 و رحمت خالصه متعلق بعباد میشود و درین کرسی ملاک اند خدمت آنها ایصال رحمت
 و عذاب است بعباد و در جو این کرسی که دیگر است که خاک اطلس است و این
 ۱۵ عرش صغیر است و ازین تغیر در عالم واقع میشود از اسمیکه عرش مظهر اوست و مناسب آن

۱ ملائک اند که خدمت آنها ترتیب عالم تغییرات است و در جوف فلک اطلس
 فلک ثابت است و این کرسی دیگر است و در آن هم ملائک هستند مناسب آن
 اینکه ذکر کرده شد موافق آن است که مکشوف بر شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی
 قدس سره گذشته و در شهر زمین فلک اطلس عرش عظیم است و فلک ثابت است
 کریم است و فلک ثابت ماس فلک اطلس نیست بلکه در میان خلوت در آن
 جنت مخلوق است سقف جنت سطح فلک اطلس است و زمین جنت سطح عذب
 فلک ثابت است بعد آن بار و زمین و هوا پیدا شده است و از هوای متکون شده
 بعد از آن در بار و زمین تجر شده و در خان متکون شده و مرتفع شده و منجمد گشته است
 سموات پیدا شدند و در هر آسمان ملائک اند مشغول خدمات اند و زیر زمین و در جوف خلق
 ۱۰ گشته **المرتبه السادسه** مرتبه انسان است و این انسان منظر است جامع
 مرید مظاهر را چه یقین اول معانی ظاهر شده است در تعیین ثانی با هر چیزی که
 ظاهر شده است در آن از عوالم منته ظاهر شده در انسان و انسان جامع مرصع عوالم را
 است و حق با جمیع اسما و صفات خود با جمیع صفات اگران و مظاهر ظاهر است در انسان
 و انسان جامع است همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان نامیده شده است بعالم
 ۱۵ مبعوضان عالم اول که در تصرف است و همه عوالم و فیض حق سبحانه تعالی

۱. نمیرسد هیچ جزا از اجزای عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل و بسند مسجود ملائکه گشته
 و انسان کامل اگر چه در خلق منحصراً انجیز است لیکن باطن و حقیقت خود اول است
 و صفای تعین اول است و او بود مقصود از خلق عالم و الله تعالی این نشان کامل
 بدوید خود پیدا کرد و در او از یاد و صفات جلالیه و جمالیه و اسماء غسیلیه و انفعالیه و اسماء
 و اسماء قدسیه و صفات و اسماء کونییه است و باقی عالم را بید و احد پیدا ساخته و این حقیقت
 را ملائک طبقه نفهیدند و گفتند که آیا پیدا میکنی کسی که فساد در زمین و خاک و ما
 خواهد کرد و ما هیچ هستیم و نه دانستند که تسبیح آنها با هم خاص است که ان ملائکه نظیر ان هم
 بودند و حال آنکه الله تعالی را اسماء اند که ملائکه را خبر ان اسماء بود و الله تعالی آدم
 یعنی انسان کامل را تمام اسماء خود تعلیم فرمود چه آدم یعنی انسان کامل نظیر ذات
 جامع و جمیع اسماء است و انسان کامل تسبیح همه اسماء است پس تسبیح انسان کامل
 کامل است از تسبیح ملائکه و الله تعالی بر ملائکه تمام کائنات را معروض ساخت و گفت
 که خبر دهید از اسماء این کائنات یعنی اسمائیکه که با تسبیح آن اسماء می کنند و نظیر ان
 اسماء هستند پس ملائکه چونکه از بگم نمره بودند اعتراف بجز خود کردند و گفتند - لا علم لنا
 الا ما علمتنا - و آدم انبار همه اسماء را پس ظاهرش فضل آدم یعنی انسان کامل
 نزد ملائکه و بسبب سجود شدن انسان کامل معلوم شد و اما الطیلس بسبب اباء عمرو

۱ از سجود گفت ایامیر منته و خالق منی من تا بر و خلقه من من ظلمین یعنی بهترم از آدم که
 انسان کامل است پیدا کردی تو را از آتش و آدم را از طین و طین عبارت است از
 اجزا ازین که مخرج است بآب و ابلیس پیش از آنکه آدم را طین و نذر است که ظاهر است
 در وی ذات با جمیع اسما و صفات و جمیع حقایق عالم که از آن جمله نامم است و بگویند
 بر مظهر که شاید تکبر بر او و لهب الموعون و مطر و دازی گردید و ابلیس مظهر اسم مفضل است
 و ممکن نیست که از دو صادر شود سوای اضلال و مگر ای و او تسبیح حق نمیکند مگر با اسم

مفضل را آنچه قریب است در معنی و لهذا گفت *فبِعزبتک لا نخیر بینهم اجمعین* -
 یعنی قسم زنت است ای رب البته گمراه خواهیم کرد و افراد نوع انسان را یعنی اگر مستقیم
 و او خدمت اضلال اختیار نمود تا اسم مفضل ظهور یابد لهذا *ان الله تعالی اورا فرمود* -

۱۰ *و استغفر ربی من ان یتکلم بقرآنهم یفتونک و اجلب علیهم بحکمک و یحکمتک و یشارکهم* -
 فی الاموال و الاولاد و عهدهم و ما یخیرهم *الشیطان الاغرور* یعنی جنبش بد که کسی را
 که استطلاع بر اضلال داری با او از خود تا فریفته آواز شده و ضلالت اقتد علیه با
 بر آنها بسواران خود و پیادگان خود و شرکت کن آنها در اموال و اولاد و اجزای اموال و اولاد
 در ذمه ال افتد و عهد کن با آنها تا از عهد قریب یافته و ضلالت قهند و عهد نخواهد کرد و شاید
 ۱۵ شیطان مگر قریب از اینکه گفته است *ان الله تعالی معلوم شد که الله تعالی شیطان را*

۱ مترمز نمود برای ضلال و اغوا بر هر طریقی که باشد تا اسم مضمحل ظاهر شود پس نامی هم مضمحل
 بخت است و انسان کامل اگر چه بنظر حقیقت خود جامع جمیع اسم است و این اسم
 مدوا جزو حقیقت است که اسم مضمحل است لیکن او بصورتیکه ظاهر است در دوار دنیا
 و در آخرت مظهر اسم هادی است پس انسان کامل بجز هدایت نیاید و از وی عملی
 ۵ صادر نگردد و اگر اثری از آثار هدایت و اسم هادی است لهذا اکمل از انسان کامل که
 رسل و انبیاء مضموم اند بے شبهه و اولیا از انسان کامل محفوظ اند اگر حیضتی بر سبیل
 قدرت از ایشان صادر شود متعارف تو به و متفخار شود و این اثری است از آثار هدایت
 و در جبهه ظهور آیت تواب و عفو و غفور است بدانکه حق سبحانه تعالی اگر چه در ازل
 عالم بود و میدید است جمیع اسماء حسنی خود را در ذات کونی که مظاهر آن اسماء اند لیکن
 ۱۰ نخست که یک مظهر سازد که در آن اسماء حسنی خود کلیت و جزئیت که از احصای بیرون اند
 مشاهده کند و آن مظهر در جامعیت مصائبی و مماثل تعیین اول باشد که جامع است
 در مراتب الهیه و آن مظهر مراتب باشد مردیت جمیع اسماء را بجمعه دفعه پس پدید آفت
 انسان کامل را که جامع همه اسماء مظهر است پس دیدیم چهار وجه کائنات را
 در جهان پس رسم کرد بر کائنات عالم پس انسان کامل بمنزله دیده است مرتقی سبحان
 ۱۵ در مرتب اسماء کائنات و هر کائن مظهر اسمی بود از اسماء او را جز نبود با اسم دیگر که

۱ مظهر آن نیت و مظهر میدانست که کمال همین است که اسم ظاهر در دو سے میخواهد
 و در سما و تقابل است چه منتقم مثلاً مقابل غفور است پس در مظهر آن اسما و متقابله تضاد
 واقع است در مظهر میخواهد که دیگر نباشد و با هم متنازع اند پس عیبی که ملائک اظهار
 کردند از افساد و سنک و ماکه عین نزاع است و در همه کائنات عالم بود و در ملائک
 ۵ که نزاع کردند در ایجاد آدم یعنی انسان کامل پس افتادند در ان عیب و شعور باین
 افتادند شدتند لهذا شرع شریف نپوی فرمود از دیدن عیب دیگران و تزکیه
 کردن نفس خود را و چون تضاد و تخالف در کائنات بنظر اصل حقیقت آنها واقع است
 پس حقیقت این کائنات بقا و دیگرے میخواهد لیکن الله تعالی باین تضاد باقی
 میدارد تا اسما و سے ظاهر باشند و هیچ یکے از این کائنات قابلیت خلافت
 ۱۰ نداشت چه عجب حقیقت خود تربیت مضاد و غیرت اند کرد و چون انسان کامل جامع جمیع
 اسما است او را عجب حقیقت وی مصادرت و مخالفت با کسے نیست چه عالم همه اسما
 اجزا و قوامی و سے اند اگر چه صورت و سے که مظهر با وی است ضدیت و مخالفت
 با مظهر مفضل میدارد لهذا الله تعالی بلیس را حمد و آدم فرمود مولانا جلال الدین رومی فرماید

مثنوی

۱۸ چونکہ برنگے اسپرنگ بر شد
 موسیٰ با موسے در جنگ شد

موسی و فرعون دارند آشته	چون به بیرنگی رسی کان داشته
<p>لاجرم انسان کامل را خلیفه خود نمود تا با مدار باطن خود همه کائنات عالم را باقی دوازده هر کمالی و نقیصی را که کاینات مستعد اند با هزار سازد و این مراد نیست که مبتعی حقیقت انسان کامل است چه این کفر است بلکه جامل و مبتعی و معطی ذات</p>	
اوست	بجانه و انسان کامل وسیله است در ایصال فیض او سبحانه و تعالی
<p>و اندر تعالی این انسان کامل را ختم ساخت بر خزان عالم پس مادام که این ختم باقی است در خزان عالم خلی نمی تواند رسید و چون یک فرد از انسان کامل</p>	
<p>وفات یابد دیگرے قائم مقام و سگردد تا بقای این انسان کامل در دوا جز علی التعاقب است دار دنیا باقی خواهد ماند و چون انسان کامل باقی نماند در دنیا</p>	
و ختم	الایب مطلقه که سعید علیه السلام اند و وفات یابد خلیفه حق ختم و سگردد -
<p>تضاد عظیم واقع شود و آسمان منشق گردد و قیامت قائم گردد و عمارت منتقل بر آسمان و خلیفه کامل حقیقه سعید عالم محمد مصطفی اند صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحابه</p>	
<p>و قبل حجی سعید عالم بعالم دنیا و می انبیا و رسل ناسب سعید عالم بودند و خلیفه حق بودند بر عالم و بعد وفات آن سرور عالم صلوات الله و سلامه قطب الاقطاب ناسب اوست</p>	
صلی الله علیه و سلم	و قطب الاقطاب خلیفه حق است و ختم است بر عالم و او امام و الهی

۱ و خلفا ائمه و خلیفان ائمه آنست که قطب الاقطاب بعضی موالم بر کسی نشینند
 و همه اولیا سوا می اندازد که از دایره قطب بیرون انداخته بصف پیش وی حاضر شوند
 و در وی از وزرای و سکه اندکی که همین نشینند و سکه شمال و در وجه طلح صوفیه
 مقام وزرای قطب الاقطاب را امامت میگویند و رسول سید عالم قطب الاقطاب
 ۵ اند و ذیران او قدوه اولیا افضل الصدیقین امیر المومنین ابوبکر صدیق و حضرت
 امیر المومنین عمر بود و چنین فرمودند شیخ اکبر در فتوحات و قطب الاقطاب بزرگان
 و اولیا دیگر که او تا دو ابدال و غیر آنها هستند از میکنند تا کائنات را برسانند آنچه
 در استعدادات آن کائنات است و آن کائنات بمان استعداد و طلب آن میکنند
 و این قطب الاقطاب را نبی سادت شرط نیست **شعر**

۱۰ آن امام حق و خاتم آن ولی است | خواه از نسل عمر خواه از عیالیت

و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید که این قطب الاقطاب فضل اولیا
 در زمان خود است و خلیفه است باطن خود و بعضی این خلافت باطنه با خلافت
 ظاهره مجامع است چون امیر المومنین ابوبکر صدیق و عمر عثمان و علی و امام حسن
 و معاویه بن یزید و عمر ابن عبد العزیز و متوکل و در بعضی فقط خلافت باطنه است
 ۱۵ معارف از خلافت ظاهره چون بابر و سلطانی و این کشیر است انتی و در اقطاب نشینند

۱ ناقص باشد بعضی افضل از بعضی و شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره
 از افضل اقطاب بود و قدم و سب بر قباب هر دلی بود و اینکه گفته شد همه احوال
 انسان کامل و اما انسان ناقص اگر چه نوع جمعیت دارد و ملائک و سب ساجد
 و متقاد هستند لیکن این سجد و اقیاد بر و وبال است چه شیطان وی ساجد و سب
 و غالب است و او متقاد شیطان خود است و هر چه شیطان ابر می کند او ساجد می
 و این نهان ناقص چون خوست ارتکاب محصیت کند شیطان ابر داد و میکند
 و ملائک چون که ساجد و متقاد آن انسان اند معارضه و می توانند کرد و چون خوست که
 سب کند اگر چه ملائک راضی اند بان لیکن چون شیطان و سب ساجد و متقاد
 معارضه وی میکند و او را باز دارد و اجزند و چون او متقاد شیطان است قول او
 قبول میکند و از حسن بازمی ماند اما اینکه شخص شهوات شده و اتباع شیطان
 و زریده ذنبت بشکر میسر سازد و شرک گردد عاذا بالله من ذلک و این انسان
 ناقص باسفل سافلین میشود و در صورت انسان باقی ماند و حکم بهایم دارد بلکه
 از وی دون ترست ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبلاً و الله تعالی حال
 انسان کامل و انسان ناقص درین آیه بیان فرموده **لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ**
 ۵ **فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ**

۱. عظیم اجر خیر مسنون یعنی هر آینه پیدا کردم انسان را در حسن تقویم چه تقویم و س
 جامع است و این تقویم فی ذاته افضل و احسن است از تقویم هر مخلوق بعد از ان مردود
 ساختیم انسان را در مرتبه و منزلت با سفل السافلین که از انعام نیز پدتر شدند مگر آن انسان
 که ایمان آورد و عمل صالح کرد و دنیا و دنیا داران را مردود ساختیم با سفل السافلین بلکه در حسن
 ۵. تقویم باقی ماندند و انسان را که ایمان آورد و عمل صالح کرد و انسان کامل است و
 ما عدای وی ناقص و نیز باید دانست که الله تعالی امانت را عرض کرد بر
 سموات و ارض یعنی بر ما سوا می انسان همه ابا آوردند که نشأت آنها صالح آن نبود
 و تبر سیدنا زبر داشتن با این امانت سمجبت آنکه دانستند حق آن ادا نمودند
 و انسان این بار امانت را برداشت که نشأت و س قابل ادا می حق آن بود
 ۱۰. و حاجت بیخ آن ملاحظه نمود و مبادرت نمود در حمل بار امانت چنانچه حافظ شیرازی
 میفرماید شعر

قرعه فال بنام من دیوانه زدند	آسمان بار امانت نتوانست کشید
و آنچه شیخ اکبر قدس سره در فتوحات فرموده اند که صوفی حکیم است و حکمت نیز کثیر است نبص که و من اودی ان حکمته فقد اودس کت نیز اکتیرا - و آنچه موصوف ۱۵. کثرت است قابل فلت نیست اصلا و صوفی در جمیع موجودات نظر میکند چکیت	


۱ آگے ساری ہست در جمیع موجودات واللہ تعالیٰ انسا از احوال امانت
 ساخته ہست پس گردانیدہ ہست مرانسا از نظر شفقت بر جمیع موجودات و عطا
 کردہ ہست انسا از تصرف در جمیع موجودات بطریق امانت کہ ادا کن رہسان
 حق ہر ذی حق مرآن ذی حق را چنانچہ اللہ تعالیٰ عطا فرمودہ ہست ہر شی را
 ۵ خلق دے کہ حق وی ہست بجهت آنکہ در اعیان ہر شی استعداد امرے بود
 بحسب آن استعداد خلق فرمود آن امر را کہ مستعد آن بود بوسے عطا فرمود پس گردانید
 اللہ تعالیٰ انسا از خلیفہ و دیگر مخلوق را خلیفہ نگردانید پس انسان امین ہست بر خلق اللہ
 پس میل نمیتواند در حق خلق خدا از سنت اللہ کہ جاری ہست در حق ہر مخلوق و میرسان
 بر سبب آنکہ اللہ تعالیٰ لے خواستہ ہست پس خلق اللہ امانت اللہ ہست در دیدہ انسان
 ۱۰ چنین امانت کہ معرض کردہ شدہ بر انسان پس آزا برداشت پس اگر ادا می آن
 امانت کند بطریق حکم اللہ حکیم ہست و اگر ادا می آن امانت نکرد پس او ظلم و جہل ہست
 و حکمت منافی جہل و ظلم ہست پس آنکہ امانت ادا نکرد حکیم نباشد پس تخلیق باخلاق
 اللہ تعالیٰ همان تصوف ہست پس ازین کلام واضح شدہ کہ صوفی کہ انسان کامل
 ہر ذی حق را از خلق اللہ حق او میرساند چنانکہ اللہ تعالیٰ لے میرساند و مراد از حق ذی حق
 ۱۵ چیزے ہست کہ عین او مستعد دست پس ہر مخلوق را میرساند چنانکہ عین دے

۱ مستعد آن بود خواه در شرح آن ظلم یا حق شرعی باشد پس حق ابو جهل آن بود که
 عین و مستعد آن بود از کفر و معاصی و سبب خلود در زاریس هر چه که ایمان کائنات در تیر
 ثبوت مستعد آن است انسان کامل میرساند با و چنانکه سنت الله جاری است تا آنکه
 آنچه چنان کائنات مستعد آن است الله تعالی بر طبق استعداد با و میرساند و این
 ۵ تخلیق است با اخلاق الله و حکمت است و اینکه گفته شده که صوفی حق هر کس بنظر
 استعداد و سبب میرساند همه بنظر باطن انسان کامل است که باطن حق هر کس را
 بمقتضی استعداد میرساند با علم و دانش و اما انسان کامل که صوفی است بصورتیکه
 ظاهر شده است این صورت مظهر الهی است عنایت کرده شده است مکارم
 اخلاق و او متصف بکارم اخلاق است و مکارم اخلاق خود صرف میکند بقدر
 ۱۰ ممکن و شیخ اکبر بیان آن فرمودند در موضع حسن از فتوحات بدین وجه که صوفیه آن
 کسانی که اختیار مکارم اخلاق با خلق الله غیر صوفیه و صوفیه دانستند که کسی قادر
 نیست بر رضای جمیع سببها بے الله چه یک چیز موجب رضایک می باشد و همان
 چیز موجب سخط و ناخوشی دیگر می باشد و چون مکارم اخلاق با هر کس محال بود پس
 اختیار کرد و مکارم اخلاق با یکدیگر است بمعامله مکارم انفاق و التفات نکردند
 ۱۵ بسوی آن کس که در آن را خط باشد پس یا نقد لائق معامله بکارم اخلاق مگر الله تعالی

و ملائکه را در بشر مسل و اینها را بسیار پس لازم گرفتند این مکارم اخلاق را
 بعد از آن صرف کردند مکارم اخلاق با حیوانات و نباتات و با اشرف المخلوقین مکارم
 اخلاق کردند مگر چیزی که الله تعالی حاج کرد انید خلق را با اینها و این هم مکارم
 اخلاق با الله تعالی است و اگر این قوم قاضی و حاکم باشد در امانت حدود
 بر خلق خلق را راه زنده بکند امانت آن کسند که امانت حدود حق الله تعالی است
 پس خلق با الله تعالی همین است که حق و سے و فاکند از آنچه گفته معلوم شد
 که صرفی که انسان کامل اندمی باید که با اخلاق حمیده شرعیه تصفت باشند و از این
 تصرف در همه شیا و مخلوقات بکنند و انسان ناقص هم شریک است یا انسان کامل
 و عمل امانت لیکن او ادای امانت نمیکند و او ظلم و جهل است و امانت عبارت
 است از اسرار اسما و الهیه و ادای امانت مخلوق با اسما و الهیه است و ظاهر ذی حق را

حق وی که مقتضی آن اسم است که آن
 ذی حق منظم است
 فقط
 تمت

الف	ب
۱۲	۱۰



اغلاط مترلاستیه

صحیح	غلط	ک	صحیح
تغیبات	تغیبات	۱	۵
توگوئی به	تو به گوئی	۵	۶
الامور	الامورد	۱۰	۷
آرا	آراے	۱۲	۹
البا و احدا	البا و احد	۶	۱۱
لازم غنی آید	لازم غنی آمد	۱۳	"
چون این	چو این	۵	۱۲
منود و خارج	منود و خارج	۱۵	۱۸
ندارد و تعلق	ندارد و تعلق	۵	۲۱
مشابه	مشابه	۱۴	۲۷
میشود و درین عالم	میشود و درین	۱۷	۲۸
ملذذ	ملذذ	۳	۳۰
ابتدای دمی	ابتدای دمی	۱۰	۳۱

۵
۳۱

اشتراک

دارالطبع انجمن اخوان الصفا میں بفضل کتب مندرجہ ذیل مکمل موجود ہیں جن صاحب کو اسکی خریداری منظور ہو ہفتہ نم سے درخواست کر سکتے ہیں۔

نمبر	نام کتاب	فن	نام مصنف
۱	تنزیلات سستہ	تصوف	مولانا بھراعلی محمد عبدالغنی قدس سرہ
۲	لواج شریف	"	مولانا عبدالرحمن جاسم
۳	روزنامہ چھٹانگی		پیر سادی کتاب خانگی انعامیہ وغیرہ لکھنؤ کے

(۲) جو صاحب کسی کتاب کے ۲۵ نسخے ایک دفعہ میں خرید فرمائیں گے اسکی خدمت میں ایک نسخہ بلا من قبضت یا فیصدی حمہ سیکرٹاریٹ میں بھیج کر دیا جائیگا۔

سید محمد یونس الدین

مہتمم دارالطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

فوق ما كان في الدنيا
من الملوك والسياسين
والعلماء والفقهاء
والسالكين والعباد

الذين هم في الدنيا
والآخرة في أعلى
المرتبة والعلو
والشأن والكرام

عبد الله بن عبد الله

